

دکتر محمد شاهکار

«اشتباهات قضائی و حرمت بشری»
محاكمه شارل لدرو وکیل دادگستری

برای پایداری و اثبات يك امر غلط
هرگونه استدلال و احتجاجی غلط است



قانون و مقررات برای حفظ افراد جامعه است در مقابل تجاوز دیگران و همچنین حفظ جامعه در مقابل کسانی که رعایت حقوق و حدود افراد تشکیل دهنده آن جامعه را نمی‌کنند. زندگی در اجتماع قیودی بر فرد تحمیل می‌کند و در عوض او را در پناه خود نگاه میدارد تا تعدی باو نشود. این اصلی است که گردانندگان جامعه باید کاملاً رعایت کنند اگر گناهکار باید بضرورت قانون مجازات شود ز نهار نباید بیگناهی دچار عقوبت گردد و هر وقت که بی‌گناهی فردی گرفتار محرز شد وظیفه و تکلیف دولت و هر فرد است که بکمک او آمده و از بی‌عدالتی جلوگیری نماید.

در تاریخ قضائی دنیا بسیار اتفاق افتاده که بنام عدالت و اجرای قانون در نتیجه «خبط و اشتباه» بی‌گناهی محکوم و دچار چرخهای سنگین قانون مجازات عمومی شده

هر وقت که این امر ثابت شود با توجه به مقررات قانون وحتى قطع نظر از قانون باید فرد بی گناه را نجات داد چه معنی واقعی قانون همان اجرای عدالت است حال اگر تبصره یا بند یا مواد قانون کافی نیست اصل کلی برجا و پایدار است .

اخیراً کتابی بدستم افتاد که بقلم آقای پیر-آ تواد- پرده نوشته شده و شرح و اشتباه بزرگ قضائی را که هر دو مربوط به يك واقعه بوده میدهد. بقدری موضوع در من تأثیر کرد که لازم دانستم بطور مختصر ما وقع را برای علاقمندان به مسائل قضائی مخصوصاً دادرسان معظم و همکاران گرامی نقل کنم شاید نتیجه‌ای شگرف از آن بتوان گرفت- ما وکلای دادگستری وقتی پافشاری و اصرار در کشف واقع و حقیقت می‌کنیم و با سرسختی و از خودگذشتگی دفاع می‌کنیم آن‌ان که از حرفه ما دوراندگمان دارند که برای حسن شهرت یا تلاش معاش این کارها صورت می‌گیرد - اما وقتی به اصول حرفه و فن ما آشنا میشوند میدانند که بیش از هر گونه فکر مادی نشان دادن واقع و حقیقت و پا برجا کردن عدالت و راستی هدف و علت غائی کوشش ما است ممکن است ما در نظر خود خاطی باشیم اما آنچه مهم است ایمان و عقیدتی است که ما را هدایت میکند. حسن نیت و پاکی فکر است که بما ارجحی میدهد و رنه هر بشری جائز الخطا است. افتخار حرفه ما این است که با تعمق و فکر با تلاش و کوشش سعی کنیم که از خبط و اشتباه دیگران جلوگیری کنیم مخصوصاً وقتی این اشتباه با سرنوشت افراد و حیوة مادی و معنوی آنان سروکار دارد .

موضوعی که در پائین برای خوانندگان گرامی شرح میدهم جریان محاکمه دهشتناک يك روحانی کاتولیک جوانی است که در اثر خبط و اشتباه دستگاه قضائی به سخت‌ترین مجازات محکوم شد و متأسفانه درد نبال آن يك نفر وکیل دادگستری که صرفاً بدنبال ندای وجدان و شرافت حرفه‌ای خواست جبران این بی‌عدالتی را بنماید بسر نوشتی تقریباً شبیه به مرد روحانی دچار گردید :

در سال ۱۸۳۰ در یکی از کوچه‌های گمنام پاریس مرد روحانی - جوانی بنام آبه کنترافاتو در آبار تمان محقری زندگی میکرد روزها بکارهای مذهبی اشتغال داشت

و هر یکشنبه در کلیسای محله و خطابه می‌گفت در مقابل آپارتمان کشیش زن بیوه‌ای با چهار فرزند خردسال زندگی میکرد که یکی از بچه‌ها دخترک پنج‌ساله‌ای بود بنام هرتانش، یک‌روز خانم مزبور با خشم و غضب وارد اتاق کشیش شده بافحش و ناسزا به او می‌گوید که تو پدر روحانی با دخترک ۵ ساله من مرتکب عمل زشت شده‌ای. با وجود انکار جدی کنترافاتومادر به داد و فریاد خود ادامه داده همسایگان را به کمک و شهادت طلبید و با تحریک همسایگان به کالانتری رفته و از مرد روحانی شکایت میکند. کشیش فوراً توقیف میشود ولی پس از چند روز تحقیقات بازپرس قضیه که موضوع بنظرش مشکوک میرسد قرار منع تعقیب متهم را صادر می‌کند و در عین حال به او سفارش می‌کند که دیگر به آن‌خانده برنگردد تا از هرگونه اتفاق سوء جلوگیری شود. کشیش بینوا روزی بدون سروصدا برای جمع کردن اثاثیه و تغییر منزل به آپارتمان خود میرود ولی زن بیوه از حضور او در خانه مطلع شده در راهرو با او برخورد و با مشت و لگد مرد روحانی را میزند و باز همسایگان را به کمک می‌طلبد که این دفعه مورد هجوم مردم واقع شده و تا سرحد مرگ لگدهال شده و مجدداً او را بکالانتری می‌برند.

این بار زن بیوه ادعا می‌کند که کشیش به او حمله کرده و عدای هم از خدایی خبر صرفاً بعلت عنادی که با مردان کلیسا دارند به نفع زن گواهی میدهند. زن بیوه از ترس آنکه مبادا این دفعه هم قرار منع پیگرد کنترافاتو صادر شود به یکی از وکلای جوان مبرز وقت بنام شارل لندرو مراجعه مینماید که بعنوان وکیل شاکی خصوصی موضوع را دنبال نماید. آقای شارل لندرو هم دادخواست بسیار سختی تنظیم و تقدیم دادسرای پاریس مینماید که منجر بصدور قرار بازداشت کشیش میگردد.

اوضاع و احوال زمان که نامناسب با مردان کلیسا و روحانیون وقت بود بموضوع اهمیت و رنگ خاصی میدهد و بهانه‌ای برای کوبیدن کلیسا بدست جرائد میافتد، بیش از چند روز تحقیقات ادامه نمی‌یابد که قرار بازپرس و ادعای نامہ دادستان بمنظور تعقیب متهم در دادگاه جنائی صادر شده و محاکمه نیز چند روز بعد آغاز میشود.

مرد روحانی فقیر و غریب با وکیل تسخیری خود که جوانی بی تجربه و برای چنین محاکمه پرسروصدائی کوچک بود در دادگاه جنائی حاضر میشود ، درصدمدعی خصوصی مادر هرتانس و دخترک پنج ساله (مجنی علیهای ادعائی) و وکیل زبردست و نیرومندش آقای لدرو حاضر بودند . دادرسی سری اعلام گردید منشی دادگاه ادعای نامه را قرائت میکند:

« نظر باظهارات ساده و بی آرایش هرتانس دخترک ۵ ساله که نمیتواند این گفته‌ها تلقینی باشد (!) نظر به تربیت خانوادگی مجنی علیها که از فامیل نجیب و محترم است (!) تقاضای مجازات حبس دائم با اعمال شاقه و خروج از لباس روحانیت و داغ باطله محکومیت تریبی و تریلی کنترافاتو میشود...» خلاصه سنگ بنای اتهام مرد روحانی فقط و فقط اظهارات یک طفل پنجساله بود .

متهم بکلی موضوع را انکار کرد و می گفت «هرتانس کوچولو فقط دو بار باطاق من آمد، در دفعه اول یک حبه قند به او دادم و دخترک باخواهرش بود که رفتند، بار دوم وقتی من پشت میز کارم مشغول قرائت کتاب بودم و در اطاق باز بود هرتانس داخل شد و چشمش به میوه‌هایی افتاد که روی میز بود چون باصیل و اشتها به میوه‌ها نگاه می کرد من به او گفتم بردار و دخترک هم چند آلو زرد برداشت و روی صندلی کنار میز نشست آلوها را خورد و سپس رفت ...»

اختلاف گوئیهای در اظهارات متهم مشاهده می شد - در دفعه اول برخلاف گفتار کشیش خواهر هرتانس بدنبال او نیامده بود بلکه زن دربان منزل او را برد، در دفعه دوم کشیش در منزل نبود که هرتانس وارد اطاق او شده بود بلکه شهود دیده بودند که کشیش بدنبال دخترک از پله‌ها بالا رفتند و داخل منزل شدند و بالاخره اینکه می گفت دخترک در اطاق را باز کرده و وارد منزل شد نمی توانست موافق واقع شود چه قد هرتانس و وضعیت چفت و بست طوری نبود که دخترک ۵ ساله بتواند آن را باز بنماید، وقتی رئیس دادگاه از متهم پرسید آخر مادر هرتانس چه نفعی دارد که بی جهت شمارا متهم کند، کشیش در نهایت ناراحتی جواب میداد: «من چه میدانم .. من هیچ چیز نمیدانم .. من بی گناهم

بی‌گناهی در قلب و روح من است . من بخداوند متوسل میشوم ، به‌عبدالخواهی شما آقایان ، به‌هیئت منصفه وقانون ...

اگر این عبارات را يك نفر غیرروحانی که لغات و کلماتش همیشه اینهاست می‌گفت ممکن بود بسیار مؤثر باشد اما از طرف يك نفر کلیسایی بی‌اثر و حتی مضحك بنظر میرسد و نتیجه تولید خشم و نفرت میکرد .

بالاخره نوبت استماع گواهی گواهان رسید .

مادر کودک برخلاف کشیش لحن بسیار گیرا و مؤثری داشت مخصوصاً وقتی نوبت اظهارات هر تانس کوچولو رسید وضع متهم بسیار وخیم شد چه بازبان ساده‌بی‌گناه خردسال خود چگونگی واقعه را برای دادگاه بیان داشت و اضافه کرد : «من پیدر روحانی گفتم که این کارها خداوند را خشمگین میکند»

کشیش درمقابل دفاع میکرد که «این طفل به تمام خانه‌ها و نزد همسایه‌های رفت، آنچه را باو یاد داده‌اند اینجاستکرار میکند، شاید برای دفاع از خود تقصیر را بگردن من می‌اندازد تمام این حرفها ساخته و پرداخته مخالفین کلیسا و لباس روحانی من است . ولی چگونه ممکن بود که این بیانات اثر اظهارات ساده‌ویی آلایش کودک خردسال را از بین ببرد ؟

سپس پزشک قانونی و کارشناسان اظهار نظر کردند آنگاه شهادت همسایگان و ساکنین منزل شنیده شد :

ابتدا دربان منزل با اداء سوگند گواهی داد که هر تانس جریان را شخصاً برای او تعریف کرده و او هم به‌دخترک سفارش کرده بود که هرگز منزل کنترافاتو نرود گواهی دربان که حاکی از شنیدن اعترافات طفلک بود خیلی مؤثر واقع شد ، زن دربان نیز اظهاراتی شبیه به گواهی شوهرش بیان کرد و عمل زشت و ننگین منتسب به مرد روحانی را سخت تقبیح نمود ، دو نفر دیگر از همسایگان گفتند که آنان نیز همین گفته‌ها را از زبان هر تانس کوچولو شنیده‌اند .

آقای شارل لدرو وکیل شاکی خصوصی ضمن توضیحات در اطراف دادخواست چنان حمله‌ای به متهم کرد که هیئت منصفه را سخت تحت تأثیر قرار داد ، «اظهارات شهود مختلف حاکی است که بیانات هر تانس متکی به واقع و حقیقت است و نمیتواند تلقینی باشد من دفاع از شرافت يك خانواده محترم را در مقابل عمل شیطانی و ننگین مرد کلیسا از دادگاه خواستارم ...»

نکته مهم قانونی این بود که قانون جزای سال ۱۹۱۰ عمل منافی عفت یا هتك ناموس به عنف را جرم میدانست و چون ادعای عنف نشده بود نماینده دادستان گفت منظور از عنف اعم است که عنف مادی یا عنف اخلاقی باشد با توجه به ضعف نفس و خردسالی مجنی علیه عنف اخلاقی نیز منظور قانون بوده و مقررات قانون جزا شامل حال متهم خواهد بود .

وکیل تسخیری متهم که در امور جنائی بسیار کم تجربه بود مدافعتی از نظر اصول محاکمات و رد گواهان و ساختگی بودن اظهارات کودک بیان کرد اما دفاعی نبود که بتواند هیئت منصفه را قانع کند بالاخره پایان دادرسی اعلام شد و پس از مشاوره کوتاه‌کشی محکوم به حبس دائم با اعمال شاقه و مجازات داغ باطله که روی پیشانی او با آهن سرخ دو حرف T.F (کار اجباری) حک شود گردید دیوان کشور تقاضای تمیز او را رد کرد. مشمول عنف نگردید و چند روز بعد در میدان عمومی او را داغ کردند و برای اجرای مجازات حبس دائم به زندان شهر بدآب و هوائی فرستاده شد .

دو ملاقات شگفت‌انگیز !

چه اتفاقی رخ داد که آقای شارل لدرو وکیل شاکی خصوصی که نقش اصلی را در محکومیت کیش باز کرده بود تغییر عقیده داد؟ مدتها پس از محاکمه آقای لدرو به یکی از شهود قضیه که علیه کیش گواهی داده بود بر خورد نمود گواه مزبور پس از تبریک به وکیل اظهار داشت که «من همواره نسبت به کلاس روحانی و مردمان کلیسا نفرت دارم و بهر وسیله‌ای که ممکن باشد نسبت با آن بدی خواهم کرد» ..

دهسال پس از محاکمه هرتانس مادر طفل بسراغ وکیل آمد و از او تقاضا کرد که هرتانس را برای نگاهداری و مراقبت منزل نزد خود استخدام کند لحن بیانات مادر مثل این بود که با شریک جرم خود که در یک محاکمه دروغی و ساختگی با هم بودند صحبت میکند و خیلی طبیعی میدانست که همجرمش لدر و حالاً نگاهداری دختر را بعهدہ بگیرد !!

در همان اوان دربان منزل و زنش بسراغ شارل لدر و برای اختلافی که باصاحبخانه داشتند آمدند و چون وکیل ابتدا آنها را شناخت با تعجب گفتند «مادر محاکمه کشیش کنترافاتو بشما خدمت بزرگی کرده ایم اگر گواهی دروغ و ساختگی ما نبود شما هرگز در محاکمه موفق نمیشدید ..»

این اظهارات شارل لدر و را از خود بیخود کرد یکمرتبه دریافت که در اثر گواهی گواهان کاذب سبب محکومیت مردی بی گناه بحبس ابد شده و این فکر آنچنان او را عذاب داد که کار روزانه خود را رها کرده دنبال چاره جوئی برآمد تقاضای ملاقات از وزیر دادگستری کرد - جناب وزیر دادگستری گفت میتواند در رژیم متهم تعدیلی بدهد و وضع او را بهتر کند اما با قطعیت حکم تقاضای عفو و استخلاص او افکار عمومی را ناراحت خواهد کرد و از اینجهت او کاری نمیتواند بکند - چندروز بعد نامه ای از طرف بانوی نیکوکاری بدست او رسید - خانم مزبور بنا به وصیت مادرش تقاضا میکرد که در استخلاص کنترافاتو هراقدامی لازم است بنماید علاوه با وضعیت اشرافی و مهمیکه خانم دارد او هم هرگونه کمکی را برای این منظور خواهد کرد - بالاخره پس از تلاشهای زیاد و ملاقاتهای مکرر با وزیر دادگستری قرار شد که وکیل نامه ای بوزیر نوشته و مسئولیت هرگونه پیش آمدی را بعهدہ بگیرد هفده سال پس از زندانی شدن کشیش آقای شارل لدر و نامه زیر را بوزیر دادگستری نوشت :

«جناب وزیر - من تقاضای عفو و بخشودگی آبه کنترافاتو را برای راحتی وجدان خود میکنم چه همانطور که حضوراً عرض کردم برای اولین بار من نقش اتهام زننده را

ایفاء کردم ، من میدانم چون متهم از وابستگان کلیسا است افکار عمومی با آزادی وی مخالف است اما حاضرم بموجب این نامه کلیه مسئولیت ناشیه از عفو او را شخصاً بعهده بگیرم چه عفو و بخشودگی متهم جبران يك ببعدهالتی است که من بدون قصد و اراده عامل اصلی آن بودم وظیفه وجدانی من این بود که مراتب را با اطلاع جناب عالی برسانم و در این تقاضا پافشاری کنم .. »

چند روز بعد آبه کنترافاتو پس از ۱۷ سال حبس با اعمال شاقه از زندان آزاد شد ...

پس از استخلاص از زندان کشیش بملاقات شارل لدرو آمد و با اظهار قدردانی و سپاسگزاری از جهد و کوشش وی در رهائی از زندان نامه‌ای از همان خانم که قبلاً وکیل اظهار علاقه و همکاری در آزادی متهم کرده بود به لدرو داد خلاصه نامه این بود که :

با داغ باطله‌ای که برادر من (منظور کشیش است) دارداقامت او در فرانسه غیر ممکن است و باید بایتالیا مراجعه کنند من از شما تقاضا دارم گواهی یا نظریه کتبی به او بدهید و چگونگی موضوع را بیان دارید . این نامه صرفاً برای مقامات بالای مذهبی ایتالیا است که آنها بتوانند به آبه خدمتی رجوع کند و شما میتوانید مطمئن باشید که هیچکس غیر از مقامات روحانی علاقمند از موضوع اطلاع نخواهد یافت .

آقای لدرو چنین تقاضای معقولی را نمیتوانست رد کند و از همین لحاظ نامه معروف ۴ ژوئیه را نوشته و با توجه به اهمیت آن از نظر آنکه اصالت نامه محرز باشد و در عین حال مفقود نگردد بناسفارش یکی از دوستان کنترافاتو آنرا نزد سردقتری گذاشته و مضمونش را وارد دفتر اسناد رسمی کرد بالاخره در پایان موضوع آبه کنترافاتو تذکر این نکته نیز بمورد است که یکی از کشیشهای کلیسا نزد همان سردقتری که نامه گذاشته شده کتبی گواهی داد در چند سال قبل خانمی نزد او در کلیسا اعتراف کرد مبنی بر اینکه گواهی وی علیه کشیش متهم معجول و ساختگی بوده است .

مسلماناً شارل لدرو وکیل با حیثیت و شرافت دادگستری کلیه اقداماتی را که به نفع کنترافاتو کرده بر حسب ندای وجدان و بمنظور دفاع از حق و حقیقت بوده هیچگونه نفع مادی در این کار نداشت و صرفاً برای پایداری راستی و درستی اقداماتی نزد وزیر دادگستری کرد و نامه مزبور را نوشت اما بعد ...

احضاریه برای وکیل

یکسال پس از آزادی کشیش احضاریه از طرف دادستان شهرستان بدست شارل لدرو رسید که خود را به دادسرای پاریس معرفی کند ساعت حضور ۸ بعد از ظهر تعیین شده بود و با وجود سفارشات و اصرار دوستانش که بدون مشورت قبلی و معاضدت و همراهی همکاری نزد دادستان نرود لدرو که در برابر حقیقت و واقع از هیچ چیز باک نداشت سر ساعت معین در اتاق دادستان حاضر شد.

لدرو نمی دانست که ساعت $۷\frac{۱}{۴}$ آقای دادستان تقریباً یک شورای جنگی را در دفتر خود احضار کرده رئیس کل دادگاههای جنائی - باز پرس اول دادسرا - دادستان استان و چند نفر دیگر - به آقای لدرو اظهار شد که شما یک تصمیم قطعی دادگستری را تخطئه کرده و به دستگاه قضائی فرانسه اهانت کرده اید باید دلائل قطعی و قانع کننده برای این مدعای خود بیاورید و الا صرفاً چون افکار شما برخلاف رژیم است نمی تواند اجازه بدهد که دستگاه قضائی را مسخره کنید .

اتهام لدرو بکلی رنگ سیاسی داشت چه لدرو در یک نامه خصوصی که بیان عقیده شخصی وی بود اظهار داشته بود که محکومیت کنترافاتو در اثر گواهی کذب و عدم دقت دستگاه دادگستری صورت گرفته موضوعی که اغلب در بیشتر ممالک رخ میدهد .

بدیهی است آقای لدرو نمیخواست اسم افرادی را که گفته بودند گواهی کذب داده اند ذکر کرده و آنان را بعنوان شاهد دروغ مورد تعقیب جزائی قرار دهد اما دادستان به او اخطار کرد اگر اسامی را ذکر نکنید و دلائل کافی نیاورید شما به شرافت

و سوگند خود وفاداری نکرده‌اید. علاوه ۱۸ سال است از موضوع گذشته شما ممکن است شهودی را ذکر کنید که یا مرده‌اند یا محل اقامت فعلی آنان معلوم نیست. تمام این حرفها دامپهایی بود که در مقابل لدرو گسترده می‌شد. لدرو حاضر شد که اسامی گواهان را بیان دارد و ابتدا اسم زن و شوهر دربان را ذکر کرد.

دام دیگری که برای لدرو آماده کردند این بود که آقای دادستان ورقه سفیدی بدست گرفته و گفت بسیار خوب آقای وکیل برای جلوگیری از هرگونه سوء تفاهم و تعبیر غلطی مطالب را روی کاغذ بیاوریم. لطفاً اسامی شهود جریان واقعه را بفرمائید. اگر لدرو سکوت میکرد که بعلت عدم تقدیم دلیل بعنوان مقرری تعقیب می‌شد و اگر اسامی را میداد معلوم نبود شهود در مقابل ترس از مجازات گواهی کذب اظهارات لدرو را تأیید خواهند کرد یا نه. در هر حال صورت مجلس بخط دادستان با شرح ماوقع نوشته شد لدرو امضاء کرد و باین ترتیب سندی حاضر و آماده برای محکومیت خود بدست دادستان که از طرف وزیر مأموریت تعقیب و محکومیت لدرو راداشت داد.

خانم دربان فردای آن روز نزد دادستان حاضر شد شوهرش مدتها قبل فوت کرده بود و در اثر فقر و استیصال جزئی اثاثیه زندگی خود را هم در بانک رهنی بوثیقه گذاشته بود. پلیسی که او را به اتاق دادستان می‌برد قبلاً باو تذکر داد که متهم است به گواهی کذب و این جرم مجازات سخت دارد با زرنگی باو فهماند که آقای دادستان بسیار مرد نیک و خوش قلبی است و اگر او بداند که چنین گواهی دروغ شما نداده‌اید می‌تواند از بودجه خصوصی تمام دیون شما را به بانک رهنی بپردازد. در این شرایط زن دربان در نهایت بی‌شرمی اظهارات لدرو را تکذیب کرد و گفت هرگز به آقای لدرو نگفته‌ام که گواهی دروغ در آن محاکمه داده و آنچه بعنوان شاهد قبلاً گفته‌ام است عین حقیقت بوده.

نوبت گواهی به خانم نیکو کاری رسید که اینقدر در آزاد شدن کنترا فاتو وکیل را ترغیب و تشویق میکرد خانم را هم قبلاً بمدت دوساعت به اداره پلیس بردند

و چون زن بسیار مذهبی بوده به او تلقین کردند که شارل لدرو بی‌دین و لامذهب است علاوه خانم نباید فراموش کند که پسرش یکی از کارمندان عالی‌رتبه دولت است و مادر او نباید وسیله تخطئه یک دستگاه عظیمی مانند دادگستری بشود.

خانم اظهار داشت بنا بوضعیت مادرش میخواست کمکی به یک کشیش گرفتار بکند و چون اطلاع پیدا کرده بود که آقای شارل لدرو در این راه اقداماتی می‌کند او هم خود را علاقمند نشان داده بود ولی زنهار وکیل دادگستری دلائل قطعی بی‌گناهی کترافاتو را برای او بیان نکرده و هرگز نام شهودی را که بدروغ گواهی علیه مرد روحانی داده‌اند بزبان نیاو ده‌است.

بالاخره آبه‌دسکیب رفیق کترافاتو که نامه را به سفارش او نزد سردفتر گذاشته بودند اظهار داشت: من کترافاتو را پس از محکومیتش شناختم آدم بی‌نوا و بیچاره‌ای بنظرم می‌رسید و از نظر ترحم مسیحیت با او همراهی می‌کردم ولی از جریان محاکمه و چگونگی آن اطلاع ندارم...

اینهمه گواهی دروغ، اینهمه نفع‌پرستی و دنیاپرستی، اینهمه انحراف از راه راست و درست شارل لدرو را چنان منقلب کرده بود که حاضر نشد بقیه گواهان ادای شهادت بکنند حتی در مقابل سؤال دادستان که از او پرسید: درموقع ملاقات با آقای وزیر شاید شما گفته‌اید که کترافاتو مقصر است اما چندین سال مجازات برای او کافی است و بهتر است مرخص شود. لدرو که دیگر بهیچ چیز اعتنا نمی‌کرد با تردید جواب داد، به‌خاطرم نیست، شاید اینطور گفته باشم، نمیدانم...

اینها پاسخ‌های يك مجرم است که دادستان حداکثر استفاده را از آن کرده وکیل عدلیه که از صد ها متهم دفاع کرده بود، بخوبی وضع روحی يك بی‌گناه را که مورد اتهام قرار گرفته میدانست، او وجداناً و شرافتمندانه بی‌تقصیر بود و راه خداپسندانهای را طی کرده بود، اما با شهود مادی بامردمان بی‌ایمان، با این‌وقت‌ها، با تسلیم‌ها چه باید کرد؟ نامه‌ای را که مشعر بر بی‌گناهی مطلق کترافاتو نوشته بود روی اصرار همان

خانم و تأکید کشیش دیگر بود که از این نامه فقط در مراجع مذهبی آنهم بمنظور ارجاع شغلی به او می‌خواهد و هیچگونه عکس‌العمل اجتماعی ندارد ، حالا پس از یکسال با تغییر اوضاع سیاسی باید مبنا و محملی که مطابق سلیقه آقای دادستان وقت باشد برای نامه پیدا کند ، این کار عملی نبود و از عهده شارل لدرو حقیقت طلب بر نمی‌آمد .

پس از پایان تحقیقات دادستان پرونده را نزد رئیس کانون وکلاء فرستاد و تقاضای مجازات انتظامی که بنظر کانون کافی باشد نمود رئیس کانون شارل لدروو زن دربان و گواه دیگر را احضار کرد آنها بیانات سابق خود را تکرار کردند .

کانون وکلاء گرچه جرم را وارد دانست اما آنرا مبنی بر اثباته و سبکی و عدم سوء نیت دانست و با احراز آنکه وکیل هیچگونه نفع مادی در این عمل نداشت ویرا محکوم به یکسال تعلیق نمود ، لدرو مجازات خود را قبول کرد . گرچه درس بسیار سختی بود اما دیگران را بهتر می‌شناخت علاوه یکسال سکوت برای او تجدید قوا می‌کرد و راه واقعی زندگی را بی‌دردسر باونشان میداد، اما آقای دادستان از مجازات یکسال تعلیق ناراضی بود و از دادگاه عالی انتظامی قضات تقاضای تجدید نظر کرد - دادگاه تجدید نظر پس از چندین روز محاکمه و اعمال نفوذ هائی شارل لدرو را به محرومیت دائم از شغل وکالت محکوم کرد.

ماجرای غم‌انگیز

دیوانعالی کشور تقاضای فرجام لدرو را رد کرد ، کانون وکلاء او را بدست فراموشی سپرد و برای ثبت نام در حوزه وکالتی دیگر اقدامی نکرد و باین ترتیب یکی از درخشان‌ترین مدافعین حق و حقیقت و یکی از بلندگویان راستی و درستی محکوم به سکوت و مرگ مدنی شد.

در سن ۴۸ سالگی با تمام استعداد و توانائی فکری و روحی دستش از هر کاری کوتاه شد، اما از این موقعیت استفاده کرد و کتاب معروف خود را زیر عنوان «گذشته

و حال و آینده بشریت» را نوشت زندگیش را در فقر و مسکنت در یکی از کوچه‌های محقر فونتن بلو پایان رساند و پس از ۳۰ سال فعالیت درخشان و کالت دادگستری - چون گمنامی چشم از این جهان بر بست. این بود نتیجه بی‌ایمانی افراد و عدم تقوا که سچراغی را خاموش کرد. امروز پس از صد سال از شارل لدرو بعنوان يك قهرمان دفاع از حقیقت و بی‌گناه فدائی مطامع مردم نام برده میشود اسم او همواره باعزت و احترام بر جا خواهد بود.

سائها باید که تا يك سنك اصلی ز آفتاب
 لعل گردد در بدخشان یا عقبی اندر یمن
 ماهها باید که تا يك پنبه‌دانه ز آب و خاک
 شاهی را حله گردد یا شهیدی را کفن
 روزها باید که تا مشت پشم از پشت میش
 زاهدی را خرقة گردد یا حماری را رسن
 عمرها باید که تا يك کودکی از روی طبع
 عالمی گردد نکو یا شاعری شیرین سخن
 قرن‌ها باید که تا از پشت آدم نطفه‌ای
 بوالوفای کرد گردد یا او یس اندر قرن

اگر ما بتوانیم

عشق بدانائی و محسوس حقایق

و کشف علل را در خوانندگان گرمی

به جنبش آدریم و لغوی را که متضمن

محبت عمومی و عاری از غرض

خصوصی است تحریک نماییم آنچه

میجوئیم خود به سر اعمان خواهد آمد